**بسم الله الرحمن الرحیم**

**حجیت قطع**

**هل یجوز التعبد بجمیع المذاهب و النحل؟**

**جلسه ششم\_یکشنبه 23 مهر 1396**

در مورد مطلب روز گذشته، باز در ابتدای بحث تکرار می کنیم که تارةً ایشان در جایگاه یک فیلسوف می نشیند و تکثرگرایی دینی را تبیین می کند، اینجا دیگر کاری ندارد که کدام مسلک حق و کدام باطل است. اینجا فیلسوفانه به بحث نگاه می کند این بحثی جدا است و پاسخ به ان پاسخ فلسفی است. اما ایشان در مقام افتاء نشسته و چنین چیزی را می گوید. بار ها تکرار کرده است و افتی و اعتقد به این مسئله به عنوان یک مسئله.

پس جهت بحث نباید فلسفی باشد. این مطلب روشن است که کسی که می خواهد به عنوان فقیه شیعه فتوا بدهد نمی تواند نسبت به همۀ مذاهب و ملل یک نحوه نگاه کند، این باید مُقر باشد به اینکه اساس مکتب تشیع حق است بله اختلافاتی، اجتهاداتی کلامی و فقهی در درون مکتب تشیع هست که بعضی حق و بعضی باطل است اما اساس مکتب تشیع را باید حق بدانید تا بتواند به عنوان یک فقیه شیعه فتوا بدهد.

لذا عرض می کنیم:

1. اگر فرمود یجوز (أی یجب) التعبد بتمام المذاهب، این را به عنوان فتوا دارید بیان می کنید پس باید تشیع را مبنای خود قرار بدهید، بگویید اساس مکتب تشیع بر حق است. اساس را باید حق بدانید تا به عنوان فقیه شیعه مطرح باشید، اگر اساس را حق نم یدانید پس به عنوان فقیه شیعه سخن نباید بگویید.

تصریح می کند ایشان که چرا می فرماید استبصار؟ نه آن زمان بصیر بوده است و نه الان بلکه انتقل من مذهب الی مذهب. تا بحال حجت بر تسنن داشته است الان حجت دارد بر شیعه.

اگر شما به عنوان فقیه شیعی سخن می گویید چرا می فرمائید استبصار معنا ندارد؟ این کلام را اگر در مقام یک فیلسوف نشسته باشید اشکالی ندارد، اما شما در مقام تفقه نشسته و چنین حرفی را می زنید. فقیه شیعه نمی توان بگوید استبصار معنا ندارد مگر این که بگوید من مذهب شیعه را قبول ندارم که شما این را نمی خواهید بگویید.

1. شما به عنوان فقیه دو تا جمله را می توانید بگویید و یک جمله را نمی توانید بگویید:
   1. می توانید در مقام فقهات بگویید الجاهلُ القاصرُ معذورٌ. حرف تازه ایی نیست و همه به آن معتقد اند. این اشکالی ندارد.
   2. می توانید بگویید الجاهلُ القاصر مأجورٌ فی اعماله الحسنه. این را از ایات هم می شود استفاده کرد.

تا اینجا ما باشما همراهیم؛ اما نمی توانید بگویید یجب یا یجوز التعبد بجمیع المذاهب الاسلامیه بل بجمیع الملل و النحل. چون معنای یجب این است که من به عنوان فقیه شیعه سخن می گویم و افتا می دهم. چگونه من به عنوان فقیه شیعه راه های دیگر را واجب الاطاعة بدانیم؟ مگه اینکه بگویم اساسا حقی مطلق در یک مطلب وجود ندارد. بگویید این حرف را ولی دیگر نه از نگاه یک فقیه شیعی. نگویید یجب که یک حکم فقهی باشد. بله اگر فیلسوفی بودید که حکم فقه شیعی نمی کردید حرفتان را می شد شنید؛ اما وقتی می گویید یجب یعنی دارید از زبان یک فقیه شیعی صحبت می کنید.

1. شما مصر اید در چندین جلسه که چون قطع است هم معذریت دارد و هم منجزیت، پس یجب العمل بالقطع و اگر به قطع اش عمل نکرد، معاقب است. استحقاق عقاب اخروی دارد، چه قطع اش مصادف با واقع باشد و چه نه؛ لذا تصریح می کند یهودی باید به قطع خود عمل کند و اگر به قطع خود عمل نکرد معاقب است. اگر قطع منجز است این اقا هم قطع دارد که مثلا بودایی حق است؛ لذا باید بر طبق اش عمل کند و اگر عمل نکرد، معاقب است.

ما اینجا یک تعلیقه در بحث اصول داشتیم و گفتیم که منجزیتی را در قطع قبول داریم که قطع اصابة به واقع کند.

حال ما یک مثال ساده عرض می کنم. من بودایی قطع پیدا کردم به اینکه شراب خوردن لازم است، نخوردم، طبق این بیان معاقب است. ایا این را قبول می کنید؟ این نشان می دهد باید در عنصر منجزیت اصابه به واقع هم معیار باشد و الا استحقاق عقاب اخروی نیست. بحث استحقاق عقاب است.

پس اینکه شما منجزیت را معیار قرار دهید برای استحقاق عقاب این نقض بود.

اما در مورد عقاب ما قبلا گفتیم یا عقاب برای تشفی است که در ذات قدوس حق معنا ندارد یا برای تادیب است که تنها در دنیا معنا دارد و لی در آخرت معنا ندارد. لذا بحث کردیم عقاب اخروی را باید چگونه معنا کرد. اگر یادتان باشد یکی از بهترین راه ها بحث تجسم اعمال است که بگوییم عقاب لازمه و تجسم یافته اعمال زشت ماست. اگر کسی عقاب را از راه تجسم آمد جلو، باید خود آن عمل فی الواقع زشت باشد تا در جهان آخرت تبدیل به عذاب شود. چیزی که در این جهان زشتی ندارد من چگونه قائل بشوم تجسم اعمال ان نیز زشت است. نخوردن شراب باید زشت باشد تا تجسم عمل درست شود. اما وقتی شما می گویید من این عمل را زشت نمی دانم، چگونه تجسم اعمال این عملی که زشت نیست را در آخرت درست می کنید.

اما ممکن است در اینجا از باب تجری پیش بیایید.

اولا در بحث تجری علما یک دسته نیستند. ما خودمان تجری را معاقب دانستیم اما تجری که تبدیل شود به یک سجیه و ملکه ایی که نشان دهد من هتک مولای حقیقی می کنم. صرف مخالفت کردن با هر قطعی عنوان تجری درست نمی کند. وقتی شما به عنوان یک فقیه شیعه که می گویید افتی، باید این آقا را بر باطل بدانید چه هتک حرمت مولایی صورت گرفته است تا من از باب تجری بگویم این آقا عقاب دارد. یا بگو اساس حرف او را قبول ندارم، پس از جایگاه فقیه خارج شو و یا حال که حرف اش را باطل می دانی در مقابل حرف باطل اصلا تجری معنا ندارد.

این بحث عقلی ایشان و تعملات من. اگر فقط این دلیل عقلی باشد. از یک جهت باید توسعه باید بدهیم و از یک جهت تضییق. اگر هیچ دلیل دیگری در کار نباشد. اگر این دلیل درست باشد. اگر از راه حجیت قطع پیش برویم دیگر باید بگوییم جمیع ملل یجوز تمسک به و ایشان به این تصریح دارد. در حالی که اگر آیات دلیلی باشد از این جهت توسعه ایی نداریم و تنها ادیان ابراهیم است.

اما دلیل اول از یک جهت تضییق دارد و آن این است که ماجور بودن از این دلیل استفاده نمی شود و نهایتا معذور بودن است. ماجور بودن را ایشان باید سراغ آیات برود و از این دلیل استفاده نمی شود. لذا ایشان آیات را مجموعی بیان می کند تا به نظر ما بگوید این مجموعه دلیل بر این مدعای ما دارد.

و صلی الله علی محمدٍ و آله الطیّبین الطاهرین المعصومین.